

مردانگی خفقان آور در دنیای امروز

Photo: patronestaff/depositphotos.com

حالا که به پشت سرم نگاه می‌کنم، می‌بینم مدتی بود که پسرمان داشت آماده می‌شد تا با پیراهن دامن‌دار به مدرسه برود. چند ماهی می‌شد که آخر هفته‌ها یا بعد از مدرسه، پیراهن دامن‌دار می‌پوشید. بعد شروع کرد به این که به جای لباس توی خانه هم همان را بپوشد. یک روز صبح، بلوز و شلوار تمیزش را که در آوردم تا بپوشد. نگاهی به من کرد و گفت: «لباس تنم هست.»

پسرک روی میل نشسته، با پیراهن دامن‌دار و تابستانی نخ‌خاکستری رنگی به تن، که پر از تک‌شاخ‌های چشم‌درشت با یال‌های رنگین‌کمانی است. با همان پیراهن خوابیده، و تصور می‌کنم که در ساعت‌های خواب دیدنش پشت سکویی ایستاده و برای مخاطبی که فقط خودش بوده سخنرانی‌های الهام‌بخشی ایراد کرده است. وقتی بیدار شده بود، آماده بود. مسیر کوتاه مدرسه را جست‌وخیزکنان و با سینه‌ی رو به جلو راه می‌رفت. با بی‌خیالی به من گفت: «دوستام حتماً می‌گن پسرها که پیراهن دامن‌دار نمی‌پوشن. «موافقت کردم: «ممکنه بگن. می‌تونن بهشون بگی تو این جور راحتی، و همین‌که مهمه. «به تمام حرف‌های دیگری که می‌توانست بگوید فکر کردم. شروع کردم به فهرست‌وار گفتن آن حرف‌ها، اما پسرک داشت به دو از عرض خیابان رد می‌شد.

در ورودی مدرسه را پاییدم تا ببینم پدر و مادری موقع ورود و خروج متوجه ما شده یا نه. انتظار نداشتم به دل‌شوره بیافتم. به پسرک، به خاطر اعتماد به نفسش، افتخار می‌کردم و به این که چطور بی‌سروصدا و با سرعت، خودش برای این کار آماده شده بود. اما نگران فکرها و قضاوت‌های احتمالی پدر و مادرها و معلم‌ها بودم. و البته که نگران بودم کسی مسخره‌اش کند. وقتی با اطمینان کامل قدم به کلاسش گذاشت، بچه‌ای فوری گفت: «چرا پیراهن دامن‌دار پوشیدی؟ پیراهن دامن‌دار مال دخترهاست. «معلم سریع و با مهربانی حرف کودک را قطع کرد، و پسرک را تنگ به آغوش گرفت.

پسرک آزرده به نظر نمی‌رسید؛ حتی برنگشت به من نگاه کند. برای همین، محض احتیاط یک تی‌شرت اضافه، برای وقتی که احیاناً اعتماد به نفسش را از دست داده، در کیف مدرسه‌اش گذاشتم و به سمت خانه راه افتادم. بعد از ظهر، هم‌چنان پیراهن دامن‌دار با آن تک‌شاخ‌ها را به تن داشت. در پیاده‌رو، لی‌لی‌کنان راه می‌رفت و گزارش می‌داد که بعضی از بچه‌ها به لباسش اعتراض کرده بودند، اما او خیالشان را راحت کرده بود که خودش همین شکلی راحت است.

بعد از این ماجرا، طلسم کار شکست. از آن روز به بعد، اکثر روزها را پیراهن دامن‌داری از بین مجموعه‌ی کوچکی که از این‌طور لباس‌ها دارد، انتخاب می‌کند و می‌پوشد - هرچند که علاقه‌ی خاصی هم به یک گواآبرای (guayabera) آبی روشن دارد که پیراهن مردانه‌ی کلاسیک یقه‌دار و جلو دکمه‌دار مخصوص مردان و پسران کوبایی و فیلیپینی است. اما اعتراضات هم‌کلاسی‌هایش هم ادامه پیدا کرد، هرچند به دفعات و با شدت کمتری. یک روز که همسرم پسرمان را به مدرسه برده بود، شنیده بود که دختر کوچولویی جلوی یک معترض ایستاده و فریاد زده: «پسرها هم می‌تونن چیزهای خوشگل دوست داشته باشن.»

یک روز که همسرم پسرمان را به مدرسه برده بود، شنیده بود که دختر کوچولویی جلوی یک معترض ایستاده و فریاد زده: «پسرها هم می‌تونن چیزهای خوشگل دوست داشته باشن.»

ولی نمی‌توانند. پسرها نمی‌توانند بدون این که کسی چپ‌چپ نگاه‌شان کند این‌طور رفتار کنند. اگر شما از نظر بیولوژیکی مؤنث نباشید، رفتن به سمت هرچیز زنانه‌ای ایجاد ناراحتی و سردرگمی می‌کند؛ چون در طول تاریخ و در اکثر جاهای دنیا زن بودن عیب محسوب شده است. چرا یک پسر که با تمام قدرت نرینگی به این دنیا آمده، باید خود را از حیثه‌ی این امتیاز خارج کند؟ این با عقل و منطق جور در نمی‌آید. هرچقدر هم که جنبش فمینیسم برای ایجاد موازنه‌ی قدرت و امتیازات بین دو جنس فعالیت کرده باشد، وقتی رویکرد مسلط می‌گوید زنان جوان باید وارد شغل‌هایی شوند که احترام بیشتر، موقعیت بالاتر، و دستمزد بیشتر برای آن‌ها فراهم کند، رابطه‌ی بین این منافع و خصوصیات مردانه همچنان تا حد زیادی ثابت مانده است. برنامه‌های توانمندسازی دختران به آنان قاطعیت، استحکام، و شجاعت را آموزش می‌دهد - و این‌ها البته لازم هستند، تا زنان جوان را برای دنیایی که هنوز به شدت مردان را ترجیح می‌دهد آماده کند.

سال قبل، هنگامی که «پیشاهنگی پسران آمریکا» اعلام کرد از این پس دختران را به کمپ‌های پسران راه می‌دهد، زنان جوان فرو ریختن

دیوار قلمرویی را مشاهده کردند که حالا می‌توانستند تصرفش کنند. پدر و مادرهایی از سراسر کشور استدلال کرده بودند که دختران باید به فعالیت‌ها و سرگرمی‌های پیشاهنگی پسران دسترسی برابر داشته باشند، و می‌گفتند پیشاهنگی دختران برای دخترهایی که پر شر و شورتر هستند جای مناسبی نیست. ولی پیشنهاد برعکس این به هیچ وجه وجود نداشت. من حتی یک مقاله هم پیدا نکردم که در آن گفته باشد شاید از نظر بعضی پسرها پیشاهنگی پسران به دردشان نخورد - یا حتی از این غیر قابل‌تصورتر این که، بعضی پسرها بخواهند وارد پیشاهنگی دختران شوند.

اگر تصور پسری که آرزوی دست یافتن به مدال‌های شایستگی پیشاهنگی دختران را داشته باشد (که خیلی بیشتر از مدل پسرانه‌اش متوجه دوستی، مهربانی، و اجتماع است) دشوار به نظر می‌رسد، باید پرسید که فرهنگ آمریکایی این حیطه‌های به طور سنتی زنانه را چگونه می‌بیند؟ و این نگاه برای پسرهایی که پیشاهنگی دختران به نظرشان خوشایند می‌آید چه پیغامی دارد؟ حتی پسرهای پیش‌دبستانی هم می‌دانند که اگر چنین آرزویی را مطرح کنند، مسخره یا دست انداخته می‌شوند. در حالی که جامعه به تدریج با فراهم آوردن فرصت‌های زندگی گسترده‌تری برای دخترها کنار می‌آید، برای پسرها طیف کاملی از آن چه را که می‌توانند در دنیا باشند ارائه نمی‌دهد. ساختن هویت مردانه مستلزم دور ریختن هر آن چیزی است که خارج از هنجارهای پسرانگی قرار می‌گیرد. در سن‌های پایین‌تر، این هنجارها دلالت‌هایی بیرونی مثل رنگ‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و لباس‌های مورد علاقه هستند. ولی بعدتر این چاقوی برنده دوستی‌های صمیمی، طیف عواطف، و ارتباطات نزدیک را قطع می‌کند. تحقیقات نشان می‌دهد که این فرایند انقطاع در برخی از پسران نوجوان با افسردگی، اضطراب، و احساس تنهایی همراه است.

جنیفر سیل نیوسام در مستند خود به نام **صورتکی که در آن زندگی می‌کنی**، ساخته‌ی سال ۲۰۱۰، روایت‌هایی از ده‌ها پسر نوجوان می‌آورد که توصیف می‌کنند چگونه کودک‌کی سرشار از دوستی‌هایشان به سمت سال‌های نوجوانی که مختص ژست گرفتن و فشار برای اثبات مردانگی‌شان بوده سوق پیدا کرده است. بعضی از پسرها، که ظاهری خشن نشان می‌دهند، اعتراف می‌کنند فکر خودکشی در سر دارند. فیلم تکه‌هایی از اخبار کشتارهای جمعی مطرح آن زمان (ویرجینیا تک، آئورورا، سندی هوک) را نشان می‌دهد که هر یک را مرد جوانی مرتکب شده است. در این فیلم، جیمز گیلیگان روان‌شناس، که مدیریت «مرکز مطالعات خشونت» در هاروارد را به عهده داشت، می‌گوید: «خشونت چه از نوع آدم‌کشی و چه به شکل خودکشی باشد، آدم‌ها تنها هنگامی به این رفتارهای نومیدانه اقدام می‌کنند که حس تحقیر و شرم کنند، یا حس کنند که اگر مردانگی‌شان را ثابت نکنند دچار چنین احساساتی خواهند شد.»

تعاریف مثبت بسیار کمی از این که «مرد واقعی» چه شکلی است وجود دارد، به طوری که وقتی نسل جوان نشانه‌هایی از تغییر شکل مردانگی بروز می‌دهد، تنها واژه‌ی موجود برای آن‌ها «ناسازگار» است. این واژه تأکید می‌کند که هیچ‌کس نمی‌داند این اشکال مذکر بودن را چه بنامد. به جای درک این مطلب که کودکان می‌توانند درون محدودی پسرانگی، مردانگی سنتی را پس بزنند یا به چالش بکشند، تصور می‌شود که آن‌ها در یک مرحله‌ی گذار هستند، احتیاج به راهنمایی دارند، یا این که اصلاً نمی‌خواهند پسر باشند. بسیاری از پدر و مادرهایی که کودکانی با ناسازگاری جنسیتی دارند، می‌گویند در ابتدا از روی غریزه‌ی حمایتی سعی کرده‌اند تمایلات کودکشان را خاموش کنند - با این تصور که اگر کودکشان در قالبی که برایش تعیین شده بهتر بگنجد، از آزار دیدن او جلوگیری می‌شود. ولی در نهایت، اکثر آن‌ها متوجه شده‌اند که کودکشان وقتی از جذب شدن طبیعی به ترجیحاتش منع می‌شود، کمتر خوشحال است.



<https://www.theatlantic.com/family/archive/2018/06/imagining-a-better-boyhood/562232/>

توجه به این نکته هم مهم است که بعضی از کودکان به راستی احساس می‌کنند در بدن اشتباهی متولد شده‌اند، و آرزوی اندام متفاوتی را دارند، ضمیر جنسیتی متفاوتی را می‌خواهند. کودکان تراجنسی احتیاج دارند پذیرفته و حمایت شوند. و در عین حال، هر پسرچه‌ای که پیراهن دامن‌دار به تن می‌کند لزوماً آرزوی دختر بودن ندارد. خیلی اوقات، عدم تطابق جنسیتی با این احتمال ساده اشتباه گرفته می‌شود که

کودکان، هنگامی که به سمت اسباب‌بازی یا رنگ خاصی هل داده نشوند، ممکن است احساس کنند به چیزی چیزی علاقه دارند که با انتظارات سنتی از جنسیت همخوان نیست. پیش از اینکه محیط پیرامونی در صدد طبقه‌بندی کودکان برآید، آنها فضای بسیار کمی برای آزمایش و کنکاش دارند. پسرانگی به آن شکلی که نزد عموم تصور می‌شود آن‌چنان تنگ و محدود است که تلاش برای فراتر رفتن از مرزهای آن به تمایل برای داشتن هویتی کاملاً متفاوت تعبیر می‌شود.

به گفته‌ی الیزابت سوئیت، جامعه‌شناس دانشگاه سن خوزه، که در زمینه‌ی جنسیت در اسباب‌بازی‌های کودکان در سده‌ی بیستم مطالعه می‌کند، دسته‌بندی‌های جنسیتی آمریکایی در این دوره سختگیرانه‌تر از هر زمان دیگری در طول تاریخ است - حداقل وقتی موضوع به فرهنگ مصرفی مربوط باشد. شاید این تفکر که «جنسیت» تشکیل‌دهنده‌ی یک طیف متنوع است مقبولیت بیشتری پیدا کرده باشد، اما برای کودکان خردسال (و پدر و مادر آن‌ها) محصولات مصرفی تأثیر زیادی بر شکل‌گیری و بروز هویتشان دارد. سوئیت می‌گوید: «سازندگان اسباب‌بازی می‌گویند: خب ما می‌توانیم به هر خانواده یک اسباب‌بازی بفروشیم، اما اگر نسخه‌های جداگانه بر حسب جنسیت بسازیم، می‌توانیم اسباب‌بازی‌های بیشتری بفروشیم و خانواده‌ها را مجبور کنیم چندین اسباب‌بازی برای هر جنسیت بخرند.» این موضوع درباره‌ی لباس، لوازم نوزاد، وسایل مدرسه رفتن، و حتی خوراکی‌ها هم صحت دارد. و پدر و مادرها با مهمانی‌های آشکارسازی جنسیتی که حتی قبل از تولد کودک برگزار می‌شود شروع به قانون‌گذاری جنسیتی برای دنیای کودکان می‌کنند - این مهمانی‌ها شکلی جدید از مهمانی نوزادی است و در آن پدر و مادر آینده در کنار خانواده و دوستان، با نمایشی دراماتیک و رنگارنگ، جنسیت کودک را فاش می‌کنند.

قبل از تولد کودک، خیلی موارد هست که پدر و مادر نمی‌توانند چیزی از آن بدانند - نمی‌دانند رنگ موی کودک یا رنگ چشمش چیست، یا این که کودکشان گریه‌ای خواهد بود یا آرام، سالم خواهد بود یا بیمار. اما آن‌ها می‌توانند از آناتومی کودک باخبر شوند، و با این اطلاعات می‌توانند لیستی بلندبالا از کارهای انجام‌دانی درست کنند تا اضطراب ناشی از کمبود اطلاعات خود در مورد کودکشان را تسکین دهد. پدر و مادر می‌توانند اتاق نوزاد را رنگ کنند، لباس سرهمی نوزادی بخرند، اسم انتخاب کنند. جنسیت کودک نقطه‌ی شروعی برای یک مسیر فرهنگی می‌سازد که کل خانواده و جامعه می‌توانند برای هدایت کودک به سمت تعریف این که او چه کسی هست و چه کسی نیست از آن استفاده کنند.

البته که امروزه، در میان قشر خاصی، انتخاب رنگ صورتی برای نوزادان دختر رد می‌شود. این‌ها پدر و مادرهایی هستند که نمی‌خواهند با دخترشان شبیه بچه‌های نازپرورده رفتار شود. ولی با این همه، عکس این موضوع خریداری ندارد. تعداد بسیار کمی از پدر و مادرها به سر پسر نوزادشان تل می‌زنند یا پیراهن دامن‌دار به تن او می‌پوشانند. به طرز کنایه‌آمیزی، پدر و مادر نوزادان دختری که مخالف رنگ صورتی بوده‌اند سه سال بعدتر می‌گویند که، با وجود تلاش آن‌ها برای حفاظت کردن از دختران‌شان در برابر رنگ‌ها، اسباب‌بازی‌ها، و رسانه‌های به شدت زنانه، باز هم دخترها در سن پیش‌دبستانی به عاشقان شاهزاده خانم‌ها تبدیل شده‌اند. پدر و مادرها با خودآگاهی سرخوشانه‌ای اظهار می‌کنند که نتوانسته‌اند دخترشان را در برابر زرق و برق ایمن کنند. ولی بعید است که این پدر و مادرها دخترشان را به خاطر «دخترانه بودن» تحقیر کنند. دست‌هایشان را به نشانه‌ی تسلیم بالا می‌گیرند و به لباس پرنسس‌وار رضایت می‌دهند. در مقابل، پدر و مادر پسر بچه‌ها معمولاً تقویت کردن مردانگی را با شدتی دوچندان ادامه می‌دهند.

مت دوران، که همسرش لوری دوران کتاب **بزرگ کردن رنگین کمانم** را (درباره‌ی پسرشان به عنوان یک دگرباش جنسی) نوشته، معتقد است: «بیشتر مردان بالغ ناسازگار که از تربیت کودکی‌شان حرف می‌زنند، می‌گویند که اولین زورگویی زندگی‌شان پدرشان بوده.» مت، که سابقه‌ی بیست سال کار در نیروی پلیس اورنج‌کانتی در کالیفرنیا را دارد، حامی پرسروصدای پسرشان بوده، هرچند که در منطقه‌ی محافظه‌کارشان این اقدام او مورد حمله قرار گرفته است. پسر خانواده‌ی دوران، که الان یازده سال دارد، چندین سال قبل پیراهن دامن‌دار پوشیدن را کنار گذاشت، ولی او هنوز هم دوست دارد آرایش کند و موهایش را بلند کند. همکلاسی‌ها اذیتش می‌کنند اما خانواده از او حمایت می‌کند، و اخیراً هم در فروشگاه لوازم آرایشی سفورا در مرکز خرید محلی‌شان، کارمندان مرد روش متفاوتی برای مرد بزرگسال بودن در دنیای امروز را به نمایش گذاشته‌اند.

تأکید انحصاری و یک‌جانبه بر توانمندسازی دختران به معنی رویکردی نامتعادل به موضوع «برابری جنسیتی» است.

ایده‌ی فروشگاه سفورا، به عنوان پناهگاهی برای پسران حومه‌نشین و دگرباش آمریکایی، در نوع خود عالی و تأثیرگذار است، ولی این نکته هم تلخ و هم شیرین است که مدل‌های متفاوت مردانگی تا این اندازه نایاب و به نسبت بدون تنوع هستند. حالا چند کتابی وجود دارد درباره‌ی پسرهایی که پیراهن دامن‌دار دوست دارند، اما تمامی آن‌ها مسیر منحنی یکسانی را طی می‌کنند: پسر در جمع دوستانش پیراهن دامن‌دار به تن می‌کند؛ پسر تحقیر می‌شود و قلدری می‌بیند؛ پسر دل‌سرد می‌شود و در خانه پنهان می‌شود؛ و سرانجام پسر دوباره به گروه دوستانش می‌پیوندد و آن‌ها قدر او را می‌دانند و او را می‌پذیرند (معمولاً پس از یک تلاش مذبحانه‌ی پایانی برای تغییر دادن رفتار پسر به وسیله‌ی تحقیر). من هر بار که یکی از این کتاب‌ها را بر می‌دارم تا برای پسرم بخوانم، حس می‌کنم می‌خواهم روایت را تغییر بدهم، یا بخش‌هایی را که طرد شدن و رنج کشیدن را غیرقابل اجتناب نشان می‌دهند کنار بگذارم.

از یان هافمن درباره‌ی این کلیشه می‌پرسم، و استدلال او این است که «بچه‌های کوچک در دنیای واقعی زندگی می‌کنند. «هافمن، به همراه همسرش سارا، کتاب کودک **لباس جدید جیکوب** را نوشته است. هافمن می‌گوید: «آیا خوب نبود اگر کتابی داشتیم که در شخصیت اصلی آن پسری با پیراهن دامن‌دار بود و هیچ درگیری و مشکلی هم نداشت؟ بله. آیا به این مرحله رسیده‌ایم؟ گمان نمی‌کنم.» او می‌گوید وقتی که کتاب در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، او و سارا آرزو داشتند که روزی برسد که مسئله‌دار بودن پسری که پیراهن دامن‌دار پوشیده عجیب به نظر برسد. بعد، فقط یک سال بعد از آن، کتاب‌شان در کارولینای شمالی توقیف شد و از فهرست کتاب‌های راجع به قلدری و آزارسانی که برای توزیع در مدارس دولتی تهیه می‌شوند کنار گذاشته شد. سرپرست مجموعه مدارس منطقه‌ی شارلوت-مکلنبرگ به روزنامه‌ی **نیویورک تایمز** گفت: «با وجود انتخاب اولیه‌ی کتاب برای کلاس‌اولی‌ها، به دلیل تأکید بر ارزشمندی یگانگی و تفاوت‌ها، این کتاب به دلیل نگرانی‌هایی که وجود داشت با کتاب دیگری جایگزین شد. «می‌توان تصور کرد که اگر داستان درباره‌ی دختری بود که لباس آتش‌نشانی می‌پوشد چنین اقدامات شدیدی اتفاق نمی‌افتاد.»

برای توصیف آنچه که دارد اتفاق می‌افتد کلمه‌ای وجود دارد: زن‌ستیزی. وقتی مسئولان مدرسه و پدر و مادرها به کودکان این پیغام را منتقل می‌کنند که دخترهای «پسرونی» «خیلی بامزه هستند، اما پسرهای» دخترونه «اسباب خجالت می‌شوند، در واقع به کودکان می‌گویند که جامعه مردانگی را ارزش می‌داند و پاداش می‌دهد، و نه زنانگی را. آن‌ها نه تنها پسرها را از اظهار آزادانه‌ی هویت خودشان باز می‌دارند، بلکه زنان را نیز سرکوب می‌کنند.»

تأکید انحصاری و یک‌جانبه بر توانمندسازی دختران به معنی رویکردی نامتعادل به موضوع «برابری جنسیتی» است. اگر قرار است که جامعه راهش را به آینده‌ای فراتر از جنبش #من‌هم پیدا کند، معلمان و اعضای جامعه باید فرهنگی از پسرانگی بسازند که بر همدلی، ارتباط، مراقبت، و همکاری تأکید داشته باشد. اما چگونه؟ آیا می‌تواند فضایی یا سازمانی برای پسرها وجود داشته باشد که در آن تشویق شوند آنچه را که از نظر اجتماعی، احساسی، و جسمی از آن‌ها انتظار می‌رود به چالش بکشند؟ فعالیت‌های چنین نهادی چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ در مقابل صفات «شجاع» و «قوی» که برای دخترانی با تمایلات پسرانه به کار می‌برند، چه تعبیری سواً «ترسو» و «ضعیف» برای پسران با تمایلات دخترانه باید به کار برد؟ بزرگ شدن بسیاری از مردان با این اعتقاد که خشونت نشان دادن و خفه کردن احساسات تنها راه اظهار مردانگی است، یک آسیب اجتماعی است. و برای بی‌شمار پسر بچه یک آسیب فردی است؛ بسیاری از پسر بچه‌ها در بهترین حالت یاد می‌گیرند سازوکارهایی برای طبقه‌بندی ابعاد خاصی از شخصیت‌شان ایجاد کنند و در بدترین حالت آن ابعاد وجودشان را انکار می‌کنند.

پاییز امسال، پسر ما مهد کودک را شروع می‌کند، و برای مهد کودک یونیفرم مدرسه لازم است. یونیفرم به معنی بلوز آبی روشن یقه‌دار برای همه‌ی بچه‌ها، به همراه شلوار، پیراهن دامن‌دار یا دامن سرمه‌ای رنگ است. در حال حاضر، به نظر نمی‌آید هیچ پسری باشد که دامن یا پیراهن دامن‌دار را انتخاب کند، و باید دید که پسر ما علاقه‌ی وافرش به پیراهن را حتی موقعی که تمایز صفر و صدی بین لباس‌ها شدیدتر می‌شود (و پیراهن‌ها ساده‌تر می‌شوند) حفظ می‌کند یا نه. پسرمان هر تصمیمی که بگیرد، ما مشکلی نداریم. فقط امید داریم که اگر انتخاب کرد دیگر پیراهن دامن‌دار نپوشد، از روی این احساس نباشد که فضایی برای ابراز کامل خودش وجود ندارد. برای او و تمامی پسرها آرزو می‌کنم که روند مرد شدن‌شان وسیع و گسترده و نه تقلیل‌دهنده باشد. می‌دانم که من در این مسیر تنها نیستم.

برگردان: نیلا آرانی

منبع: [آسو](#)

سارا ریچ روزنامه‌نگار آمریکایی است. آن‌چه خواندید برگردان بخش‌هایی از این نوشته‌ی اوست: